

# ترجمہ

پرو، شیش گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پرو، شہسکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## Study of Family Experiences of the Elderly in the United States

Teresa Ciabattari<sup>1</sup>

Translated by: Masoud Zamani Moghadam<sup>2</sup> and Omid Mazlumi Moghadam<sup>3</sup>

(Received February 06, 2022 Accepted August 13, 2022)

### Abstract

**Objective:** This paper examines the family experiences of American elders. As life expectancy has increased, today, focusing on the family life of older Americans is a matter of change, not continuity. Although some of the linkages are obvious, such as the role of women as caregivers and the vulnerability of the elderly, the changes that have taken place are far more important.

The main reason for this is the longer life expectancy, and unlike other stages of life, this phenomenon did not exist for many previous generations; they died very soon, while most Americans today are in their seventies and eighties, with the family complications of the early years as well as issues with their children and grandchildren.

On the other hand, one of the challenges of an aging population structure is how to care for the growing number of older people. This is true when one considers the costs of government programs to support the elderly, such as social security at the macro-level, and interpersonal care at the micro-level. In addition, the elderly population is increasingly diverse not only in terms of race but also in terms of relationship status and family functions. Most of them take care of their grandchildren temporarily, regularly, or permanently; and the growth of migration is enhancing the racial-ethnic diversity of the elderly population.

**Keywords:** Family, Senior Adults, The United States, Intergenerational Relations, Parents.

---

1. Associate Professor of Sociology at Pacific Lutheran University. ciabattari@plu.edu

2. PhD , Sociology (Social Affairs), Yazd University (Corresponding Translator) masoudzmp@yahoo.com

3. PhD Candidate, Sociology, Yazd University



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## بررسی زندگی خانوادگی سالمندان در ایالات متحده آمریکا<sup>۱</sup>

ترزاجیباتاری<sup>۲</sup>

ترجمه مسعود زمانی مقدم<sup>۳</sup> و امید مظلومی مقدم<sup>۴</sup>

(دریافت ۱۴۰۰/۱۱/۱۷ پذیرش ۱۴۰۱/۵/۲۲)

### چکیده

در این مقاله به زندگی خانوادگی سالمندان آمریکایی پرداخته می‌شود و تعریف سالمندی، زمینه جمعیت‌شناختی سالمندان، روابط زناشویی در میان سالمندان، پدربزرگ/مادربزرگ بودن، مسئله مراقبت از نوه‌ها، تبادلات بین‌نسلی و پیچیدگی خانوارهای سالمند مورد بررسی قرار می‌گیرند. از آن‌جاکه امید به زندگی نسبت به گذشته بیش‌تر شده است، تمرکز بر زندگی خانوادگی آمریکایی‌های سالمند امروزی عمدتاً معطوف به مسئله دگرگونی است و نه مسئله پیوستگی. گرچه برخی از پیوستگی‌ها آشکار هستند، مانند نقش زنان سالمند به‌عنوان مراقب و آسیب‌پذیری سالمندان فقیر، اما دگرگونی‌های ایجادشده به‌مراتب مهم‌تراند. امروزه بیشتر آمریکایی‌ها در دهه‌های هفتاد و هشتادسالگی زندگی‌شان قرار دارند و پیچیدگی‌های خانوادگی سال‌های اولیه زندگی و نیز مسائل مربوط به فرزندان و نوه‌های‌شان را به همراه دارند. از سوی دیگر، یکی از چالش‌های ساختار جمعیتی مسن این است که چه کسانی از افراد سالخورده، که تعدادشان رو به افزایش است، مراقبت خواهند کرد. این امر زمانی اهمیت می‌یابد که فرد در سطح کلان، هزینه‌های برنامه‌های دولتی برای حمایت از سالمندان، مانند تأمین اجتماعی، و در سطح خرد، مراقبت‌های بین‌فردی را مد نظر قرار دهد. افزون‌براین، جمعیت سالمند نه‌تنها به لحاظ نژاد، بلکه از نظر وضعیت ارتباط و نقش‌های خانوادگی به‌طور فزاینده‌ای متنوع است. بیشتر سالمندان به‌طور موقت، منظم و یا دائم از نوه‌های‌شان مراقبت می‌کنند؛ و رشد مهاجرت افزایش‌دهنده گوناگونی نژادی - قومی جمعیت سالمند است.

**واژگان کلیدی:** خانواده، سالمندان، ایالات متحده، روابط بین‌نسلی، والدین.

۱. این مقاله ترجمه‌ای است از:

۲. Ciabattari, Teresa (2016). *Sociology of Families: Change, Continuity, and Diversity*. SAGE Publications. Pp. 179-202.

۳. دانشیار جامعه‌شناسی دانشگاه پسیفیک لوتران ciabattari@plu.edu

۴. دکتری جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی، دانشگاه یزد (مترجم مسئول) masoudzmp@yahoo.com

دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی، دانشگاه یزد

دانا یک مادر بزرگ ۴۸ ساله است. او نقش خودش را به عنوان یک «هم‌بازی» توصیف می‌کند: «اصولاً نوه‌ها اینجا می‌آیند و ما با هم بازی می‌کنیم و چیزی شبیه این... هرگز آنها را به قرار ملاقات پزشک یا هر چیز دیگری نمی‌برم. تقریباً نقش یک هم‌بازی را دارم؛ ما فقط کارهای سرگرم‌کننده انجام می‌دهیم. کارتون‌های زیادی تماشا می‌کنیم» (هرینگتون مایر، ۲۰۱۴: ۴۲-۴۱). مارتا، ۵۴ ساله، نیز خودش را چیزی شبیه همین توصیف می‌کند: «من فقط با آنها بازی می‌کنم؛ نقش پرکننده اوقات فراغت را بر عهده دارم. من فقط بازی می‌کنم و با آنها سرگرم می‌شوم» (ص ۴۱). پدر بزرگ و مادر بزرگ‌های دیگر، مانند دین ۵۷ ساله، نقش مهم‌تری در زندگی فرزندان و نوه‌هایشان بازی می‌کنند. او مادر بزرگ بودن را به عنوان «بهترین کار در جهان» توصیف می‌کند (صفحه ۱)، اما همچنین می‌گوید: «گاهی اوقات فقط یک روز استراحت می‌خواهم. دیروز خیلی دوست داشتم چرتی بزنم، ولی مجبور بودم از نوه‌ها مراقبت کنم و ظرف‌ها را بشویم» (ص ۹). دین دائماً از سوی دخترش برای کمک فراخوانده می‌شود، که معمولاً مجبور به انجام آن است. او عاشق نوه‌هایش است و کمک به دخترش را بارزش می‌داند، اما او نیز خسته می‌شود و باید استراحت کند. ابهامی مشابه از سوی فرزندان بالغ و نوه‌هایی که از والدین سالخورده خود مراقبت می‌کنند، بیان شده است. آنها والدین خود را دوست دارند و از اینکه می‌توانند از آنها مراقبت کنند خرسندند، اما این‌گونه مراقبت‌ها هزینه‌های قابل توجهی به همراه دارد، از جمله افسردگی، فشار مالی، و محدودیت‌های زمانی (سیلوراستاین و گیاروسو، ۲۰۱۰).

تصور معمول از سالمندان در ایالت متحده میان پیر دلسوز و فرد ناتوان منزوی در نوسان است. گرچه هستند کسانی که در حد نهایی یکی از دو سوی این تصور قرار دارند، اما واقعیت این است که تصور بیشتر افراد در بینابین این دو است. بسیاری از آمریکایی‌های سالخورده روابط نزدیکی با فرزندان بالغ و نوه‌های خود دارند؛ اما تنش‌ها، تضادها، و بیگانگی‌های بین‌نسلی نیز در میان آنها شایع است. گرچه بیشتر مردان و زنان سالخورده غیرمتاهل به‌تنهایی زندگی می‌کنند، آنها این شیوه زندگی را ترجیح می‌دهند. همان‌گونه که دی، یک زن ۸۰ ساله در نیویورک، گفت: «من دخترم را دوست دارم. می‌دانم که او نیز مرا دوست دارد، اما نمی‌توانم با او و شوهرش به‌خوبی کنار بیایم. هر دوی آنها مرا به مرز جنون می‌کشاند» (کلینبرگ، ۲۰۱۲). هنجارهای فردگرایانه آمریکایی به‌گونه‌ای هستند که سالمندان متولد آمریکا می‌خواهند تا حد امکان استقلال خود را حفظ کنند، تا زیر بار منت اعضای خانواده خود نروند.

این مقاله تجارب خانوادگی سالمندان را بررسی می‌کند. امروزه سالمندان زندگی طولانی‌تر و سالم‌تری دارند و زندگی خانوادگی آنها به‌طور فزاینده‌ای پیچیده‌تر شده است. آسیب‌پذیری اقتصادی نسل‌های جوان‌تر به این معنی است که آنها به حمایت والدین و پدر بزرگ و مادر بزرگشان متکی‌اند و متقابلاً

فرزندان و نوه‌ها، با حمایتی به ارزش میلیاردها دلار، از خویشاوندان سالخورده خود مراقبت می‌کنند. از آنجاکه امید به زندگی<sup>۱</sup> طولانی‌تر از آن است که تاکنون بوده، مسئله تغییر بیش از مسئله تداوم تجارب خانوادگی آمریکایی‌های سالمند را در عصر حاضر مشخص می‌کند.

## ۲. تعریف سالمندی

مانند گذار به بزرگسالی، گذار به سالمندی نیز پدیده‌ای دوپهلوی<sup>۲</sup> است که با شاخص‌های سنی و رفتاری نشان داده می‌شود. یک شخص می‌تواند در ۵۰ سالگی به عضویت AARP (که قبلاً به‌عنوان انجمن آمریکایی افراد بازنشسته شناخته می‌شد) دربیاید، یا در ۵۵ سالگی مشمول تخفیفات ویژه سنین بالاتر گردد، و یا بسته به سن تولد، در سنین بین ۶۵ و ۶۷ سالگی مزایای کامل تأمین اجتماعی را دریافت کند. بازنشستگی، اغلب به‌عنوان یکی از نشانه‌های رفتاری سالمندی به کار می‌رود؛ اما در مورد یک‌پنجم آمریکایی‌های ۶۵ سال و بالاتر که هنوز جزو نیروی کار هستند، از جمله ۱۱ درصد از افراد ۷۴ تا ۷۹ ساله چه می‌توان گفت؟ آیا آنها «سالمند» محسوب نمی‌شوند؟ یکی دیگر از نشانه‌های رایج سالمندی، «پدربزرگ یا مادربزرگ بودن»<sup>۳</sup> است، اما در ایالات متحده سن متوسط برای پدربزرگ یا مادربزرگ شدن برای اولین بار، ۴۹ سال برای زنان و ۵۲ سال برای مردان است (لثوپولد و اسکوپیک، ۲۰۱۵)، که خیلی پایین‌تر از سنی است که برای سن پیری بیشتر مردم در نظر گرفته می‌شود.

مرکز پژوهشی پیو (۲۰۰۹) با انتخاب نمونه‌های آماری از آمریکایی‌ها در سطح ملی درباره ادراک و تجربیات آنها از سالمندی سؤال کرد. با توجه به نظر پاسخ‌دهندگان، متوسط سن افراد برای این که سالمند محسوب شوند ۶۸ سال است، اما هنگامی که این ادراک را در بازه‌های مختلف سنی بسنجیم، همه چیز پیچیده‌تر می‌شود: پاسخ‌دهندگان کمتر از ۳۰ سال معتقدند سن پیری از ۶۰ سالگی شروع می‌شود، درحالی‌که میانسالان آستانه پیری را در ۷۰ سالگی و افرادی که بیش از ۶۵ سال سن دارند می‌گویند که سالمندی از ۷۴ سالگی شروع می‌شود. این مرکز همچنین از پاسخ‌گویان در مورد شاخص‌های رفتاری سالمندی پرسید. از نظر بیشتر پاسخ‌دهندگان، فرد سالمند کسی است که نتواند به‌طور مستقل زندگی کند و یا قادر به رانندگی نباشد. حدود نیمی از آنها نیز کسی را سالمند می‌دانستند که نام‌های آشنا را فراموش کرده است یا در حال از دست دادن سلامتی‌اش باشد. به باور اقلیت قابل توجهی نیز علائم پیری عبارت‌اند از: مشکلات کنترل ادرار، عدم فعالیت جنسی، یا بازنشستگی. به گفته تعداد بسیار اندکی نیز داشتن نوه یا داشتن موه‌های سپید، یک شخص را پیر جلوه می‌دهد.

1. Life Expectancy
2. Ambiguous
3. Grandparenthood

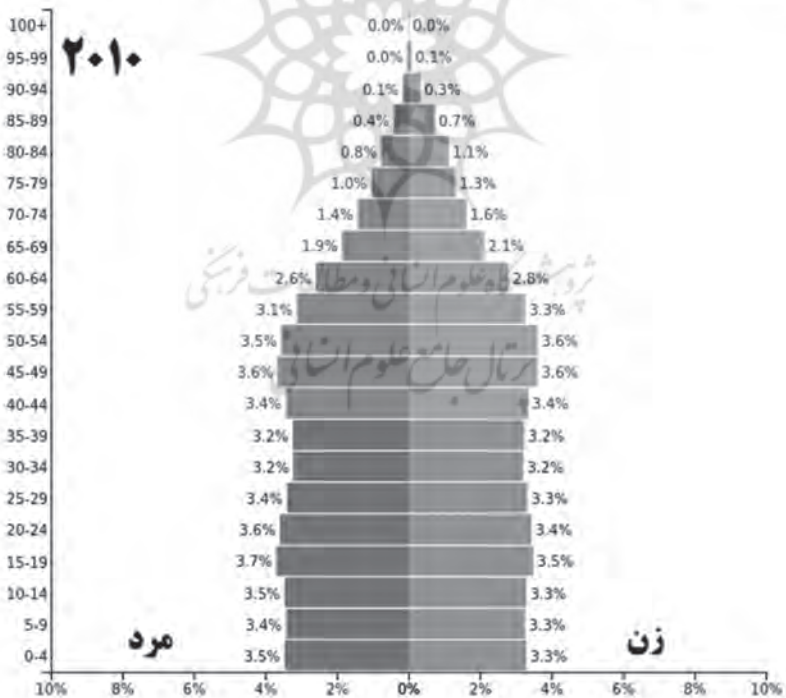
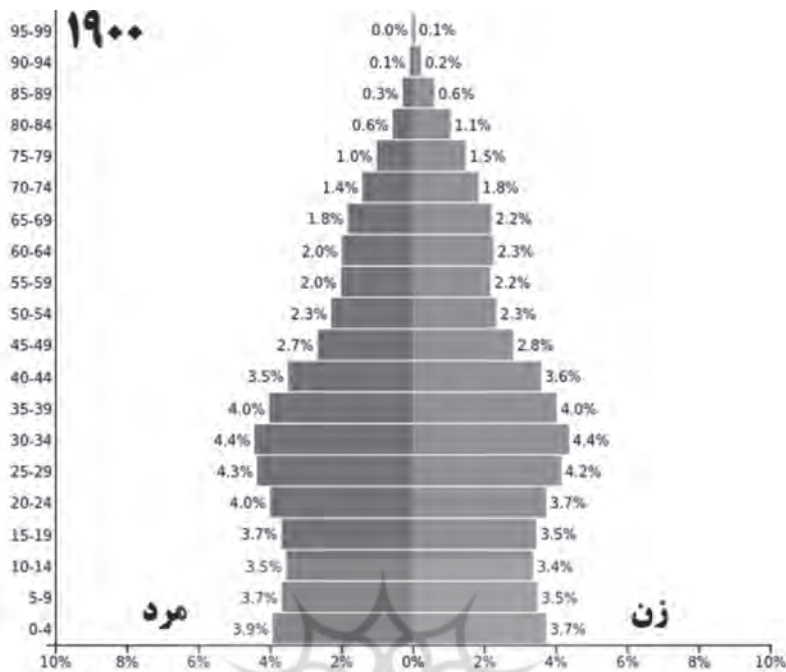
اغلب محققان، سن ۶۵ سال را برای تعریف آستانهٔ سن سالمندی آمریکایی‌ها به کار می‌برند. باین حال، تجارب افراد ۶۵ ساله اغلب کاملاً متفاوت از افراد ۸۵ ساله است، هر چند ما تمایل داریم آنها را نیز در همان دسته قرار دهیم. برخی از محققان سعی کرده‌اند با تقسیم افراد سالخورده به سه گروه این مشکل را حل کنند: سالمندان جوان<sup>۱</sup> (۶۵ تا ۷۴ سال)، سالمندان پیر<sup>۲</sup> (۷۵ تا ۸۴ سال) و سالمندان بسیار پیر<sup>۳</sup> (۸۵ سال و بالاتر). تقریباً تجربهٔ تمام رخدادهای دورهٔ سالمندی، از وضعیت سلامت گرفته تا وضعیت بازنشستگی و تمهیدات زندگی، برای هر کدام از این سه گروه سنی متفاوت است؛ برای مثال، سالمندان جوان به احتمال بیشتری جزء نیروی کار هستند و میزان سلامت سالمندان بسیار پیر به احتمال قوی پایین‌تر است. بحث در مورد هر سه ردهٔ سنی به‌عنوان یک گروه واحد و همگن دشوار است. اینکه شما چگونه سن را تقسیم‌بندی کنید مهم نیست، اما یک چیز روشن است: سالمندی برای دیگران است (مرکز پژوهشی پیو، ۲۰۰۹). بیشتر افراد بالای ۶۵ سال می‌گویند که آنها احساس پیری نمی‌کنند. حتی در میان افراد ۷۵ ساله و بالاتر، تنها یک‌سوم آنها گفته‌اند احساس پیری می‌کنند. آشکارا، سن از نگاه مشاهده‌کننده تعریف می‌شود.

### ۳. زمینهٔ جمعیت‌شناختی

برای فهم تجربیات خانوادگی آمریکایی‌های سالمند، ابتدا با دیدگاه کلان جمعیت سالخوردهٔ ایالات متحده شروع می‌کنیم. شکل (۱) نشان‌دهندهٔ ساختار سنی و جنسی جمعیت ایالات متحده است که هرم جمعیتی نامیده می‌شود. در سمت چپ این شکل که داده‌های مربوط به سال ۱۹۰۰ را نشان می‌دهد، می‌توانید ببینید که چرا این ساختار را هرم جمعیتی می‌نامند: توزیع داده‌ها به‌صورت یک هرم است، با پایهٔ گسترده‌ای متشکل از تعداد زیادی از افراد در سنین پایین‌تر و رأس باریک‌تر، که منعکس‌کنندهٔ تعداد جمعیت کم‌تری در سنین بالاتر است. در شرایط مرگ‌ومیر بالا و باروری بالا، مانند ایالات متحده در سال ۱۹۰۰، میزان هر گروه سنی، کوچک‌تر از گروه سنی زیر خود است. ساختار جمعیتی ایالات متحده در سال ۲۰۱۰ بسیار متفاوت به نظر می‌رسد. توزیع شکل، از پایین تا سنین بالاتر، بیشتر شبیه به یک مستطیل است تا هرم، که نشان‌دهندهٔ کاهش شدید مرگ‌ومیر در طی قرن بیستم است. بیشتر آمریکایی‌ها در حال ورود به دهه‌های ۶۰، ۷۰ و ۸۰ سالگی خود هستند، و سن بیش از ۶۰ هزار نفر نیز بالای ۱۰۰ سال است.

1. The Young Old  
2. The Old Old  
3. The Oldest Old





شکل ۱. ساختار سنی و جنسی جمعیت ایالات متحده در سال‌های ۱۹۰۰ و ۲۰۱۰. منبع: (اداره آمار ایالات متحده، ۲۰۰۴، ۲۰۱۱).

همان‌گونه که در هرم‌های جمعیتی مشاهده می‌کنید، تعداد جمعیت سالمند در طول زمان در حال افزایش بوده است. در سال ۲۰۱۳ بیش از ۴۴٫۷ میلیون نفر با سن ۶۵ سال و بیشتر از آن در ایالات متحده زندگی می‌کردند، یعنی ۱۴ درصد کل جمعیت آن زمان، و بیش از سه برابر جمعیت سال ۱۹۰۰. برآورد شده که در سال ۲۰۴۰ تعداد آمریکایی‌های ۶۵ ساله یا مسن‌تر، ۸۲ میلیون نفر خواهد شد، یعنی بیش از یک‌پنجم کل جمعیت همان سال (اداره سالمندی، ۲۰۱۴). به‌طور متوسط، یک آمریکایی که تولد ۶۵ سالگی‌اش را جشن می‌گیرد، می‌تواند انتظار داشته باشد که ۱۸ تا ۲۰ سال دیگر عمر کند. عمر زنان طولانی‌تر از مردان است و در نتیجه، در هر گروه سنی بالای ۶۵ سال، تعداد زنان نسبت به مردان بیشتر است.

بیشتر افراد مسن، به‌تنهایی یا با همسر خود زندگی می‌کنند (اداره سالمندی، ۲۰۱۴). در سال ۲۰۱۴، ۷۲ درصد مردان ۶۵ ساله و مسن‌تر با همسر خود زندگی می‌کردند، که این مقدار از سال ۱۹۶۰ به بعد تغییر چندانی نداشته است. آنچه دگرگون شده این است که مردان در حال حاضر، بیشتر به‌تنهایی (۱۹ درصد) زندگی می‌کنند، و سهم دیگر ترتیبات زندگی، مانند زندگی با سایر بستگان، تنها ۹ درصد است. ترتیبات زندگی زنان گوناگونی بیش‌تری دارد. در سال ۲۰۱۴، تقریباً نیمی از زنان (۴۶ درصد) با همسر، ۳۵ درصد به‌تنهایی، و ۱۹ درصد باقی‌مانده نیز به شکل‌هایی دیگر زندگی می‌کردند. در سال ۱۹۶۰، این درصدها به ترتیب ۳۵ درصد، ۲۳ درصد و ۴۲ درصد بودند. این دگرگونی‌ها برای مردان و زنان منعکس‌کننده انتظارات زندگی طولانی‌تر و پیشرفت‌های حوزه سلامت است که اجازه می‌دهد آمریکایی‌ها در سنین پیری مستقل باقی بمانند. در سال ۲۰۱۰، تنها ۳٫۵ درصد از افراد ۷۵ تا ۸۴ ساله در یک محیط سازمانی مانند خانه سالمندان یا مراکز مراقبتی زندگی می‌کردند، اگرچه این مقدار برای افراد ۸۵ ساله و مسن‌تر به ۱۳ درصد افزایش یافته بود (اداره بودجه کنگره، ۲۰۱۳).

یکی دیگر از دلایل تنهازیستن بیشتر آمریکایی‌های سالمند این است که آنها می‌توانند از عهده این کار برآیند. نرخ فقر برای افراد ۶۵ ساله و بالاتر، ۹٫۵ درصد است که ۳۰ درصد کمتر از نرخ فقر افراد ۱۸ تا ۶۴ ساله و بیش از ۵۰ درصد کمتر از نرخ فقر کودکان است؛ اما همیشه این‌گونه نیست. در سال ۱۹۵۹، آمریکایی‌های سالمند بالاترین نرخ فقر را داشتند و بیش از یک‌سوم آنها زیر خط فقر بودند. دگرگونی‌ها در برنامه تأمین اجتماعی، که مزایایی چون تورم و ایجاد نظام بیمه درمانی در دهه ۱۹۶۰ را به همراه داشت، به کاهش فقر در میان آمریکایی‌های سالخورده کمک کرد. با این حال، طبق شواهد موجود ممکن است این الگوها فراتر از نسل فعلی ادامه نیابند. اندکی از کارگران امروزی تحت پوشش کارفرمایان یا حقوق بازنشستگی قرار می‌گیرند؛ کاهش حقوق و دستمزد به این معناست که پس‌انداز کردن برای دوره بازنشستگی، با چالش‌های بیشتری روبه‌روست؛ و بودجه تأمین اجتماعی ممکن است نتواند خود را با تقاضاهای روبه‌رشد همراه کند.

هرچند امروزه سالمندان آمریکایی، به‌عنوان یک گروه، وضعیت بهتری نسبت به هم‌تایان خود در ۵۰ سال پیش دارند، اما همه آنها منفعت برابری ندارند. مانند جمعیت جوان، سلسله‌مراتب‌های جنسیتی و نژادی، شکل‌دهنده میزان دسترس‌پذیری سالمندان به منابع مالی است؛ برای مثال، احتمال فقر زنان سالمند در مقایسه با مردان سالمند ۷۰ درصد بیشتر است (۱۱،۶ درصد در برابر ۶،۸ درصد). سالمندان رنگین‌پوست نیز نرخ فقر بالاتری نسبت به سالمندان سفیدپوست دارند: ۷ درصد سفیدپوستان بالای ۶۵ سال، درآمد زیر خط فقر دارند، که در مقایسه با ۱۷ درصد آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار، ۱۴ درصد آمریکایی‌های آسیایی‌تبار، و ۲۰ درصد اسپانیایی‌ها درصد کمتری است. مقیاس‌های دیگر فقر نیز تصویر پیچیده‌تری را ترسیم می‌کنند. با احتساب مواردی چون افزایش هزینه‌های پزشکی مرتبط با سالمندی و تفاوت‌های جغرافیایی هزینه زندگی، برای مقیاس‌های فقر، نرخ فقر سالمندان آمریکایی تا ۱۵ درصد افزایش می‌یابد، که افزایش ۵۰ درصدی را نسبت به مقیاس رسمی نشان می‌دهد. علاوه بر این، ۲۴ درصد سالمندان را می‌توان نزدیک به فقر در نظر گرفت، که درآمدشان نزدیک به خط فقر است، و نه زیر آن؛ این مقدار، علاوه بر ۹،۵ درصدی است که به‌طور رسمی به‌عنوان فقیر تعریف شده‌اند.

تغییر الگوهای مهاجرت نیز در حال شکل‌دادن به ترکیب نژادی-قومی جمعیت سالمند است. در سال ۲۰۱۰، ۱۲ درصد سالمندان ۶۵ سال به بالا متولد خارج از کشور بودند (اداره منابع جمعیتی، ۲۰۱۳). انتظار می‌رود تعداد جمعیت سالمند متولد خارج از کشور تا سال ۲۰۵۰ چهار برابر شود، یعنی چیزی بیش از ۱۶ میلیون نفر. ۳۸ درصد جمعیت سالمند متولدشده در خارج از کشور، اهل آمریکای لاتین، ۲۹ درصد اهل آسیا، و ۲۸ درصد اهل اروپا هستند. بیشتر این افراد، پیش از سال ۱۹۷۰ به ایالات متحده وارد شده‌اند و تنها ۱۰ درصدشان کمتر از ۱۰ سال است که در آمریکا ساکن‌اند. جمعیت سالمند متولد خارج از کشور، به احتمال زیاد در خانواده‌های چندنسلی زندگی می‌کنند، به‌ویژه کسانی که پس از سن ۶۰ سالگی مهاجرت کرده‌اند. این دسته از افراد در مقایسه با هم‌تایانشان که متولد آمریکا هستند، احتمالاً با فقر و وضعیت نامساعد اقتصادی بیش‌تری مواجه‌اند. باوجود این، آنها نیز در حوزه سلامت مزیت‌هایی را نسبت به سالمندان متولد آمریکا دارند.

این دگرگونی‌های جمعیت‌شناختی سالمندان آمریکایی (یعنی زندگی طولانی‌تر، سالم‌تر، مستقل‌تر، و دسترسی نابرابر به منابع) زندگی خانوادگی را تحت تأثیر قرار می‌دهند: زناشویی‌های مادام‌العمر، اکنون به‌جای ۳۰ سال، ۶۰ سال طول می‌کشند. والدینی که ۲۰ سال را صرف پرورش کودکان خود می‌کنند، حداقل ۲۰ سال بیشتر با فرزندان بزرگسالشان در ارتباط‌اند؛ پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها بزرگ‌شدن نوه‌هایشان را می‌بینند و منابع مالی بین نسل‌ها به اشتراک گذاشته می‌شود. پیوندهای خانوادگی بین‌نسلی از بخش‌های اصلی زندگی خانوادگی هستند. باروری کمتر به معنی خواهر/برادرهای کمتر

است و مرگومیر پایین‌تر به این معناست که روابط نسلی عمودی - روابط میان کودکان، والدین، و پدربزرگ/مادربزرگ‌ها- مشهودتر است. این خانواده‌های گسترده چندنسلی<sup>۱</sup>، زندگی خانوادگی سالمندان را در سرتاسر دوره زندگی ساخت داده و تجارب خانوادگی آنها را شکل می‌بخشد.

«نسل کنونی سالمندان [آمریکایی]، در مقایسه با نسل‌های پیشین، با سوابق خانوادگی و زناشویی پیچیده‌تری مواجه‌اند... محققان در حال کشف ناهمگونی و پیچیدگی‌های بیش‌تری در زندگی خانوادگی سالمندان آمریکایی هستند، که احتمالاً پیامدهای مهمی برای سلامتی و رفاه فردی و همچنین، سیاست‌گذاری برای تغییر انواع حمایت‌های نهادی مورد نیاز سالمندان دارد» (مانینگ و براون، ۲۰۱۱: ۱۹۳). ۷۲ درصد مردان و ۴۶ درصد زنان ۶۵ سال و مسن‌تر متأهل‌اند (نرخ مردان بالاتر است، زیرا احتمال بیوه‌شدن زنان بیشتر است). حدود یک‌چهارم سالمندان آمریکایی برای بار دوم یا چندم است که ازدواج کرده‌اند، و بقیه نیز ازدواج اولشان بوده است. حدود یک‌هفتم زنان سالمند و یک‌هشتم مردان سالمند طلاق گرفته‌اند، و ۴ درصد مردان و زنان بالای ۶۵ سال هرگز ازدواج نکرده‌اند. علاوه‌براین، احتمال تأهل سالمندان سفیدپوست نسبت به سالمندان لاتین تبار و آمریکایی-آفریقایی بیشتر، و احتمال اینکه طلاق گرفته باشند نیز کمتر است (مانینگ و براون، ۲۰۱۱).

اگرچه ازدواج شایع‌ترین نوع رابطه برای سالمندان آمریکایی است، هم‌بالینی نیز در میان این گروه سنی در حال افزایش بوده و میزان آن بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰ دو برابر شده است. سن ۵۰ درصد مردان هم‌بالین و ۱۲ درصد زنان هم‌بالین ۵۵ سال و بالاتر است (اداره آمار ایالات متحده، ۲۰۱۳). در حال حاضر، حدود ۸ درصد افراد غیرمتأهل بین ۵۰ تا ۶۰ ساله و ۴ درصد افراد غیرمتأهل بین ۶۰ تا ۷۰ ساله زندگی هم‌بالینی دارند؛ این مقدار برای افراد ۷۰ سال به بالا به ۱ درصد می‌رسد. ۷۰ درصد این هم‌بالین‌ها طلاق گرفته، ۱۸ درصد بیوه، و ۱۱ درصد نیز هرگز ازدواج نکرده بودند (براون و همکاران، ۲۰۰۶).

سالمندان به دلایلی متفاوت از همتایان جوان‌ترشان به هم‌بالینی روی می‌آورند. هم‌بالینی پس از ۵۰ سالگی به‌ندرت پیش‌زمینه‌ای برای ازدواج است و در عوض، جایگزینی طولانی‌مدت برای آن به شمار می‌رود (براون و همکاران، ۲۰۱۲؛ کینگ و اسکات، ۲۰۰۵). هرچند هم‌بالین‌های جوان‌تر و مسن‌تر از هزینه‌های زندگی مشترک بهره‌مند می‌شوند، اما انگیزه‌های مالی این دو گروه برای روی آوردن به هم‌بالینی متفاوت است. اغلب، انگیزه جوانان نداشتن منابع مالی برای ازدواج و انگیزه سالمندان حفظ منابع مالی موجودشان است. افرادی که بیوه یا طلاق گرفته‌اند، در صورت ازدواج مجدد از مزایای تأمین اجتماعی یا مستمری همسر سابق خود محروم می‌شوند؛ هم‌بالینی به آنها اجازه می‌دهد تا هم‌چنان این کمک‌های مالی را دریافت کنند. هم‌بالینی از نظر مالی این مزیت را نیز

1. Bean Pole Families

دارد که تضمین می‌کند دارایی‌ها، پس از مرگ سالمندان، به فرزندان و نوه‌های آنها انتقال یابد و نه اینکه همسر جدید آن را به ارث ببرد.

#### ۴. پدربزرگ / مادربزرگ بودن

گرچه پدربزرگ/مادربزرگ بودن چیز جدیدی نیست، اما شکل کنونی آن جدید است و به مرحله‌ای مجزا در دوره زندگی تبدیل شده است؛ یعنی نقشی بین‌نسلی که بخش مهمی از زندگی شخص ایفاکننده آن را به خود اختصاص می‌دهد (لئوپولد و اسکوپک، ۲۰۱۵). هنگامی که امید به زندگی کمتر بود، سال‌هایی که یک شخص در نقش پدربزرگ/مادربزرگ ظاهر می‌شد نیز کمتر بود، و در زمان باروری بیشتر، این سال‌ها با نقش‌های والدینی فعال تداخل پیدا می‌کرد. والدین هنگامی که فرزندان بزرگ‌ترشان در حال فرزندآوری برای خودشان بودند، به بزرگ کردن فرزندان کوچک‌تر خودشان می‌پرداختند. امروزه، بیشتر مردم تنها پس از این که فرزندان خود را بزرگ کردند صاحب نوه می‌شوند، و بزرگسالانی که در دهه ۵۰ زندگی خود پدربزرگ و مادربزرگ می‌شوند می‌توانند انتظار ۳۵ سال پدربزرگ و مادربزرگ بودن را داشته باشند (لئوپولد و اسکوپک، ۲۰۱۵).

اندرو چرلین و فرانک فورستنبرگ (۱۹۸۶) در یکی از نخستین تحقیقات انجام‌شده درباره نقش پدربزرگ/مادربزرگ دریافتند که پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها به یکی از سه نوع نقش تن می‌دهند؛ نقش جداشده<sup>۱</sup> (۲۹ درصد)، نقش همدم (۵۵ درصد)، یا نقش درگیر (۱۶ درصد). پژوهش‌های جدیدتر، با به‌کارگیری یک سنخ‌شناسی متفاوت، به نتایج مشابهی دست یافتند (مولر و همکاران، ۲۰۰۲). این نشان می‌دهد که نقش غالب دوره پدربزرگ/مادربزرگ بودن در ایالات متحده نقش همدم است، یعنی کسی که وقتش را با نوه‌ها سپهیم می‌شود، به آنها راهنمایی و مشاوره می‌دهد و معمولاً از تأدیب و مسئولیت مالی، که مربوط به نقش والدین است، اجتناب می‌کند. با وجود این، نقش پدربزرگ/مادربزرگ ثابت و بدون تغییر نیست؛ بلکه در طول زندگی تغییر کرده و می‌تواند متناسب با هر نوه به گونه‌ای متفاوت ایفا شود؛ برای مثال، پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها اغلب با نوه‌های کوچک‌تر ارتباط برقرار می‌کنند تا با نوه‌های بزرگ‌تر (سیلوراستاین و مارنکو، ۲۰۰۱)، و نیز تعامل آنها با نوه‌هایی که در نزدیکی محل سکونت‌شان زندگی می‌کنند بیشتر است.



پدربزرگ / مادربزرگ‌ها، با طول عمر بیشتر و سلامت بهتر، در زندگی نوه‌ها نقش فعال‌تری بازی می‌کنند.

روابط پدربزرگ / مادربزرگ‌ها با نوه‌ها به شیوه‌های مختلفی وابسته به والدین است، زیرا والدین به‌عنوان یک پل بین سالمندان و نسل‌های جوان عمل می‌کنند. وقتی رابطه پدربزرگ / مادربزرگ‌ها با والدین پُرتنش باشد، رابطه آنها با نوه‌ها نیز غیرصمیمی‌تر خواهد بود. وضعیت رابطه والدین نیز روابط پدربزرگ / مادربزرگ‌ها با نوه‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در مواردی چون فرزندآوری غیرزناشویی یا طلاق والدین روابط نوه‌ها با پدربزرگ و مادربزرگ پدری اغلب تضعیف می‌شود؛ درحالی‌که روابط با پدربزرگ و مادربزرگ مادری تقویت می‌شود. در نتیجه، در روابط با پدربزرگ و مادربزرگ در ایالات متحده آمریکا گرایش مادر-کانونی<sup>۱</sup> وجود دارد (مولر و همکاران، ۲۰۰۲)؛ یعنی پیوند نزدیک‌تر نوه‌ها با پدربزرگ و مادربزرگ مادری.

## ۵. پدربزرگ / مادربزرگ‌ها به‌عنوان مراقبان

پدربزرگ / مادربزرگ‌ها شبکه امنیتی مهمی برای خانواده‌هایی هستند که نیاز به مراقبت از کودکان دارند. آنها چه به‌عنوان پرستاران موقت کودکان و چه به‌عنوان مراقبان تمام‌وقت سهم بسزایی در رفاه فرزندان و خانواده دارند. حدود ۱۰ درصد پدربزرگ / مادربزرگ‌ها حداقل با یک نوه زندگی می‌کنند (الیس و سیمونس، ۲۰۱۴)، و ۲۵ درصد دیگر نیز، به‌طور منظم، از بچه‌ها پرستاری و مراقبت می‌کنند (لو و همکاران، ۲۰۱۲). بنابراین، پدربزرگ / مادربزرگ‌ها مراقبان همیشگی خانواده‌ها هستند و این امر به‌ویژه در مورد مادربزرگ‌ها صدق می‌کند.

مراقبت پدربزرگ / مادربزرگ‌ها را می‌توان به دو نوع تقسیم کرد. نوع اول شامل پدربزرگ‌ها و

1. A Matrifocal Tilt

مادربزرگ‌هایی است که از نوه‌هایشان مراقبت می‌کنند؛ اما با آنها زندگی نمی‌کنند. والدین اغلب مراقبت پدربزرگ و مادربزرگ را ترجیح می‌دهند، زیرا آن را قابل‌اعتمادتر و پرورش‌دهنده‌تر از محیط‌های رسمی مراقبت از کودکان می‌دانند. به‌علاوه، بسیاری از خانواده‌ها نمی‌توانند هزینه‌های بالای مراقبت از کودک را بپردازند، بنابراین به پدربزرگ/مادربزرگ‌ها متکی‌اند. اسکات باس و فرانسیس کارو (۱۹۹۶) تخمین زدند که مراقبت پدربزرگ/مادربزرگ‌ها باعث صرفه‌جویی سالانه ۱۷ تا ۲۹ میلیارد دلاری برای والدین در ایالات متحده می‌شود که این رقم در سال ۲۰۱۵ به ۲۵ تا ۴۳ میلیارد دلار می‌رسد.

بیشتر پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها نقش مراقبت از نوه‌های خود را مثبت می‌بینند (هرینگتون مایر، ۲۰۱۴). این به آنها اجازه می‌دهد تا بخشی فعال از زندگی نوه‌هایشان باشند، و خوشحال‌اند از این که می‌توانند از فرزندان بزرگسال خود در مسئولیت‌های والدینی حمایت کنند. با این حال، پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها ملاحظاتی نیز در مورد این مراقبت‌ها اظهار می‌کنند. بسیاری از پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها که از نوه‌ها مراقبت می‌کنند هنوز شاغل‌اند، بنابراین مانند والدین با چالش‌های مشابهی در ایجاد تعادل بین شغل و مسئولیت‌های مراقبتی روبه‌رو هستند. این دوگانگی همچنین، در تحقیقاتی در مورد اینکه چگونه مراقبت از نوه‌ها بر رفاه پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها تأثیر می‌گذارد منعکس شده است (سیلوراستاین و جیاروسو، ۲۰۱۰). مطالعات نشان می‌دهند که مراقبت از نوه‌ها رابطه مثبتی با سلامت جسمانی، سلامت روان، احساس کارآمدی و سرمایه اجتماعی دارد؛ اما همچنین می‌تواند منجر به نگرانی‌های مالی و احساس استرس و فشار مضاعف شود.

نوع دوم مراقبت پدربزرگ/مادربزرگ‌ها به‌شکل هم‌سکنایی<sup>۱</sup> است، به این معنی که پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها در یک خانواده با نوه‌های خود زندگی می‌کنند. از سال ۱۹۷۰ درصد کودکانی که با پدربزرگ و مادربزرگ زندگی می‌کنند از ۳ درصد به بیش از ۶ درصد افزایش یافته است (الیس و سیمونز، ۲۰۱۴). اکثر این خانوارها چندنسلی هستند، به این معنی که سه نسل - پدربزرگ/مادربزرگ، والدین و نوه‌ها - با هم زندگی می‌کنند. دیگران در **خانوارهای نسل کاسته**<sup>۲</sup> زندگی می‌کنند، یعنی در خانوارهایی که پدربزرگ/مادربزرگ‌ها و نوه‌ها بدون حضور والدین با هم زندگی می‌کنند و پدربزرگ و مادربزرگ مراقبان اصلی نوه‌ها هستند. این زمانی رخ می‌دهد که والدین معمولاً به دلایل حبس، سوءمصرف مواد، مشکلات روحی و جسمی یا مرگ نمی‌توانند از کودکان مراقبت کنند. بنابراین، پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌هایی که مراقبت تمام‌وقت را بر عهده می‌گیرند، در شرایط سختی که می‌تواند تأثیر منفی بر سلامت و رفاه آن‌ها بگذارد، این کار را انجام می‌دهند (هیوز، ویت، لاپییر و لو، ۲۰۰۷).

1. co-residential  
2. skipped generation households

افزون بر این، ۵۷ درصد از پدربزرگ/ مادربزرگ‌هایی که مراقب‌اند، شاغل نیز هستند (الیس و سیمونز، ۲۰۱۴)، در نتیجه، آنها نیز با مسئله تعادل بین کار و مسئولیت‌های مراقبت مواجه‌اند.

شکل ۲، درصد کودکانی که با پدربزرگ و مادربزرگ زندگی می‌کنند را با توجه به حضور یا عدم حضور والدین و نژاد- قومیت آنها نشان می‌دهد. خانوارهای نسل کاسته - خانوارهایی که در آنها نوه با پدربزرگ و مادربزرگ و بدون حضور یک والد زندگی می‌کند- در بین کودکان سفیدپوست (۲۴ درصد) و کودکان سیاه‌پوست (۲۸ درصد) رایج‌تر است؛ درحالی‌که این نسبت برای کودکان آسیایی‌تبار ۳ درصد، و کودکان لاتین‌تبار ۱۲ درصد است. بیشتر کودکان آسیایی که با پدربزرگ و مادربزرگ‌ها زندگی می‌کنند، همچنین در کنار هر دو والد خود هستند؛ درحالی‌که بیش‌ترین تعداد کودکان سیاه‌پوست و لاتین‌تبار با یک پدربزرگ یا مادربزرگ و مادرشان زندگی می‌کنند.

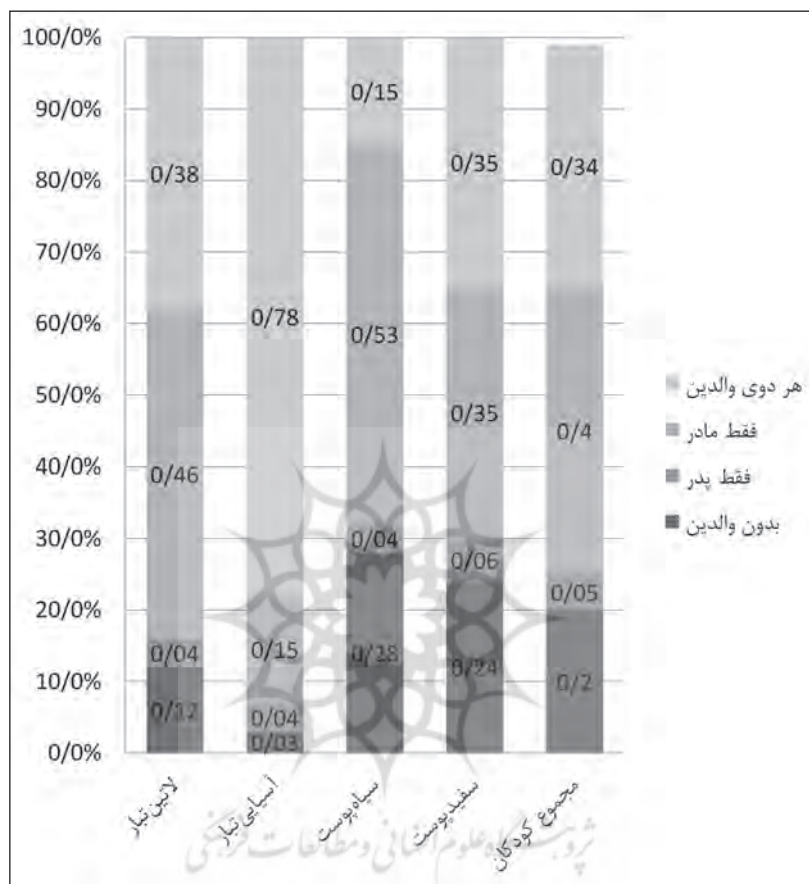


شش درصد کودکان با یک پدربزرگ و یا مادربزرگی زندگی می‌کنند که مراقب اصلی آن‌ها است.

مراقبت از سوی پدربزرگ و مادربزرگ میان خانواده‌های بومی آمریکا نیز رایج است؛ میزان مراقبت پدربزرگ و مادربزرگ‌های بومی آمریکایی از نوه‌هایشان حدود سه برابر بیشتر از پدربزرگ و مادربزرگ‌های جمعیت‌های دیگر است. این امر انعکاس‌دهنده اولویت و نیاز فرهنگی آنها است. آنها از آن‌جاکه می‌توانند زمینه‌های پیوند جوانان با سنت، زبان و فرهنگ قبیله‌ای را فراهم نمایند، گرامی داشته می‌شوند. ویبل-اورلاندو (۲۰۰۹)، پدربزرگ و مادربزرگ‌هایی را که چنین نقشی را ایفا می‌کنند، «نگهبانان فرهنگی» می‌نامد. هدف آنها از مراقبت از نوه‌هایشان کمک به آنها برای ارتباط برقرار کردن با تاریخ فرهنگی‌شان است. علاوه بر این، نقش فرهنگی مواردی چون نرخ‌های بالای فقر،



تک‌والدی‌بودن، و سوء‌مصرف مواد در جوامع بومی آمریکایی، نیاز کودکان را به مراقبت از طرف پدربزرگ و مادربزرگ‌ها، به‌ویژه زمانی که والدین از عهدهٔ این کار بر نمی‌آیند، افزایش می‌دهد.



شکل ۲. درصد کودکانی که با پدربزرگ و مادربزرگ زندگی می‌کنند، با توجه به حضور والدین و نژاد-قومیت منبع: (الیس و سیمونس، ۲۰۱۴).

## ۶. دوسوگرایی و همبستگی بین‌نسلی

اغلب پژوهش‌ها در مورد خانواده‌های سالمند آمریکایی، بر روابط بین‌نسلی، به‌ویژه روابط با فرزندان بالغ‌شان تمرکز کرده‌اند. برای درک این روابط دو مفهوم همبستگی بین‌نسلی<sup>۱</sup> و دوسوگرایی عاطفی بین‌نسلی<sup>۲</sup> مهم‌اند. همبستگی یعنی احساس انسجام در میان اعضای خانواده. دوسوگرایی

1. intergenerational solidarity  
2. intergenerational ambivalence

ترکیبی از احساسات مثبت و منفی است که بسیاری از روابط بین‌نسلی را مشخص می‌کند. ما ممکن است نسبت به خانواده‌هایمان احساس نزدیکی کنیم، اما این امر وجود تنش‌ها و تضادهای ممکن را از بین نمی‌برد.

همبستگی بین فرزندان بالغ و والدینشان بالاست. ۸۰ درصد این فرزندان بالغ گفته‌اند که نسبت به والدین خود احساس نزدیکی می‌کنند (لاوتون و همکاران، ۱۹۹۴) و به گفته تقریباً همان درصد از والدین، آنها نیز چنین احساسی را نسبت به فرزندان بالغ خود دارند (اسوارتز، ۲۰۰۹). علاوه بر این، ۸۰ درصد والدین حداقل هفته‌ای یک بار با فرزند بالغ خود صحبت می‌کنند؛ در میان فرزندان بالغ نیز بیش از دو سوم آن‌ها با مادرشان و بیش از نیمی از آن‌ها با پدرشان حداقل یک‌بار در هفته صحبت می‌کنند (اسوارتز، ۲۰۰۹). یک‌پنجم فرزندان بالغ هر روز با مادرشان گفت‌وگو دارند. ارتباط چهره‌به‌چهره نیز همیشگی است؛ ۴۰ درصد فرزندان حداقل یک‌بار در هفته یک والد را می‌بینند (لاوتون و همکاران، ۱۹۹۴). بر اساس تحلیل اخیر نیویورک تایمز، میانگین فاصله مکانی فرزندان بالغ از مادران خود ۱۸ مایل است (بوی و میلر، ۲۰۱۵).

به‌طور متوسط همبستگی بین‌نسلی بالا است، اما این میانگین‌ها می‌توانند تغییرات قابل توجهی را پنهان سازند. مریل سیلوراستاین و ورن بنگستون (۱۹۹۷) با پژوهش درباره ابعاد همبستگی -شامل نزدیکی جغرافیایی، تماس، صمیمیت عاطفی، ارزش‌های مشترک، و تبادل کمک‌های مالی و ابزاری- نوعی سنخ‌شناسی از روابط بین‌نسلی را بسط دادند. با تحلیل داده‌های پیمایش ملی آنها دریافتند که پاسخ‌دهندگان، یعنی همه کسانی که حداقل یک والد زنده داشتند، در یکی از پنج سنخ زیر قرار می‌گرفتند:

۱. **روابط تنگاتنگ**، جایی که فرزندان بالغ سطوح بالایی از همبستگی را در همه ابعاد گزارش دادند.

۲. **روابط معاشرتی**<sup>۲</sup>، که در آن فرزندان بالغ در نزدیکی والدین زندگی می‌کنند، دائم با آنها در تماس‌اند، از لحاظ عاطفی به والدین نزدیک‌اند، و عقاید و ارزش‌های مشابه با یکدیگر دارند، اما در کارهای یکدیگر دخالت نمی‌کنند.

۳. **روابط اجباری**<sup>۳</sup>، که در آن فرزندان بالغ در نزدیکی والدین زندگی می‌کنند، در تماس دائمی با آنها هستند، و به‌ندرت از یکدیگر درخواست کمک می‌کنند؛ اما با والدین خود (از لحاظ ارزشی) توافقی نداشته و از نظر عاطفی با آن‌ها فاصله دارند.

1. tight-knit relations
2. sociable relations
3. obligatory relations

۴. روابط صمیمی بافاصله<sup>۱</sup>، که در آن فرزندان بالغ از لحاظ عاطفی به والدین خود نزدیک‌اند و در زمینه ارزش‌ها با آنها توافق دارند، اما در نزدیکی والدین زندگی نمی‌کنند، با آنها در تماس دائم نیستند، و یا تبادل ابزاری با آنها ندارند.

۵. روابط جداگانه<sup>۲</sup>، که در آن فرزندان در هیچ‌یک از ابعاد تعاملی با والدین خود ندارند.

این سنخ‌شناسی، همبستگی و دوسوگرایی عاطفی را که تعیین‌کننده‌های روابط بین‌نسلی‌اند نمایان می‌سازد. در مورد نوع رابطه با مادران و پدران، بیشتر پاسخ‌دهندگان در سه سنخ میانی قرار داشتند یعنی نه رابطه تنگاتنگ و نه رابطه جداگانه. برای مثال، ۱۶ درصد از روابط اجباری بودند؛ یعنی کودکان در نزدیکی والدین زندگی می‌کردند و با آنها پیوسته در تماس بودند و اغلب حمایت عملی دریافت می‌کردند، اما از نظر عاطفی به آنها احساس نزدیکی نمی‌کردند و حس عمیقی نسبت به ارزش‌های مشترک‌شان نداشتند. نزدیکی جغرافیایی، تماس مکرر و حتی تبادل ابزاری و کمک مالی امکان تضاد بین‌نسلی خانواده را از بین نمی‌برد. در واقع، این ویژگی‌ها ممکن است عملاً تنش‌ها و دشواری‌ها را افزایش دهند (کالمیجن، ۲۰۱۴). علاوه بر این، میزان همبستگی روابط می‌تواند به این بستگی داشته باشد که از سوی چه کسی بیان شده است؛ برای نمونه، والدین احتمال بیشتری دارد که بگویند «از لحاظ عاطفی به فرزندان بالغ خود احساس نزدیکی می‌کنند»، تا اینکه فرزندان چنین احساسی را نسبت به والدین‌شان ابراز کنند (اسوارتز، ۲۰۰۹).

تحقیقی دیگر نشان داده است که چگونه الگوهای همبستگی براساس جنس، نژاد-قومیت، و طبقه اجتماعی متفاوت‌اند. صمیمی‌ترین روابط بین‌نسلی را می‌توان در بین مادران و دختران و میان آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار و کسانی که درآمد پایین‌تری دارند، مشاهده کرد (سیلوراستاین و بنگستون، ۱۹۹۷). ناتالیا سرکیسیان و نائومی جرستل (۲۰۱۲) الگوهای مشابهی را یافتند؛ آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار و لاتینی‌ها، در مقایسه با سفیدپوستان، به احتمال بیشتری در نزدیکی یا در کنار خویشاوندان خود زندگی می‌کنند، به‌طور مکرر با آنها در تماس‌اند، و در کارهایی چون حمل‌ونقل، خانه‌داری و مراقبت از کودکان به یکدیگر کمک می‌رسانند. با این حال، آنها همچنین فهمیدند که سفیدپوستان بیش از آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار و لاتینی‌ها از لحاظ مالی یکدیگر را حمایت می‌کنند. این امر، عمدتاً نتیجه طبقه اجتماعی است. در واقع، حمایت مالی دوطرفه سفیدپوستان از یکدیگر، به این دلیل است که آنها منابع در دسترس بیشتری برای به اشتراک گذاشتن دارند؛ علاوه بر این، سفیدپوستان تمایل بیشتری دارند از مقادیر بالاتری از هدایای مالی و قرض دریافتی از سوی والدین بهره‌مند شوند (اسوارتز، ۲۰۰۹).

## ۷. تبادلات بین‌نسلی

از بین ابعاد مختلف همبستگی بین‌نسلی، بُعد تبادل کمک ابزاری و حمایت مالی در میان نسل‌ها، که اغلب به‌عنوان همبستگی کارکردی شناخته می‌شود، از جمله مواردی است که بارها مطالعه شده است. مبادلات ابزاری شامل کمک‌هایی چون مراقبت از کودکان، خانه‌داری، تعمیرات خانگی، وظایف و مراقبت شخصی است. پشتیبانی مالی، عمدتاً به قرض‌ها یا هدایای مالی موردی اشاره دارد (مانند کمک والدین به فرزندان برای خرید خانه)، اما می‌تواند شامل پشتیبانی مداوم نیز باشد (مثلاً در نظر گرفتن کمک ماهیانه برای بودجه تغذیه فرد)؛ اگرچه این نوع حمایت، به‌جز در اوایل دوره بزرگسالی، نسبتاً نادر است. هرچند مبادلات کارکردی، اغلب کمتر از مبادلات اجتماعی - عاطفی رخ می‌دهند، اما آنها غیرمعمول نیستند؛ والدین به‌طور متوسط چند بار در سال از فرزندان بالغ خود حمایت مالی می‌کنند (فینگرمن و همکاران، ۲۰۰۹)، و بیشتر سالمندان نیازمند از اعضای خانواده کمک دریافت می‌کنند. مرکز پژوهشی پیو (۲۰۰۹) دریافت که ۵۸ درصد از بزرگسالانی که سن والدین آنها بالای ۶۵ سال است، با کارهایی چون انجام کارهای خانه یا تعمیرات خانگی به پدر و مادر خود خدمت می‌کنند.

### ۷-۱. کمک والدین به فرزندان بزرگسال

یک فرض معمول در مورد تبادلات بین‌نسلی این است که فرزندان بالغ بیشتر ارائه‌دهنده کمک‌اند، و والدین دریافت‌کننده آن. با این حال، پژوهش‌ها بارها و بارها نشان داده‌اند که جریان کمک‌های ابزاری و مالی از بالا به پایین است، یعنی از والدین به فرزندان بزرگسال، و نه برعکس. و تنها زمانی که والدین به سن پیری می‌رسند و سلامتی آنها تحلیل می‌رود این جریان معکوس می‌شود (بیانچی و سلترز، ۲۰۱۳). نوع کمک والدین به فرزندان بالغ خود بستگی به نیازهای آنها دارد و از این‌رو، همه فرزندان به‌طور برابر کمک دریافت نمی‌کنند (فینگرمن و همکاران، ۲۰۰۹). آنها زمانی بیش‌ترین کمک را می‌گیرند که جوان، مجرد یا دارای مشکلات جسمی یا روحی‌اند. هنگامی که خود فرزندان بزرگسال فرزند دارند، والدین در مراقبت از کودکان و وظایف خانگی به آنها کمک می‌کنند. کمک ابزاری در میان افرادی که درآمد پایین‌تری دارند شایع‌تر است؛ درحالی که کمک‌های مالی در بین افراد پردرآمدتر بیشتر دیده می‌شود. در واقع، والدینی که از منابع بیش‌تری برخوردارند، بهتر می‌توانند این منابع را با فرزندان خود به اشتراک بگذارند (فینگرمن و همکاران، ۲۰۱۵).

### ۷-۲. کمک فرزندان بزرگسال به والدین

یکی از چالش‌های ساختار جمعیتی مسن این است که چه کسانی از افراد سالخورده، که تعداد آنها روبه‌افزایش است، مراقبت خواهند کرد. این امر زمانی صحیح است که فرد در سطح کلان

هزینه‌های برنامه‌های دولتی برای حمایت از افراد سالخورده، مانند تأمین اجتماعی، و در سطح خرد، مراقبت‌های بین‌فردی را مد نظر قرار دهد. مراقبت از سالمندان این موارد را شامل می‌شود: «مراقبت شخصی، انجام کارهای روزمره خانگی، تهیه غذا، خرید، مراقبت از امور مالی، هم‌نشینی با آنها، چکاپ منظم، تنظیم فعالیت‌ها و نظارت بر آنها، خدمات خارج از خانه، و رسیدگی به مراقبت‌های پزشکی» (سیلوراستاین و گیاروسو، ۲۰۱۰: ۱۰۴۷). گرچه ۸۰ درصد سالمندان متأهل این کمک‌ها را از سوی همسر خود دریافت می‌کنند؛ اما این تعداد، تنها حدود نیمی از جمعیت سالمندانی است که نیازمند کمک هستند. آنهایی که همسر ندارند، برای دریافت این مراقبت‌ها بسیار متکی به فرزندان بزرگسال خود هستند. بر اساس گزارش مرکز پژوهشی پیو، ۲۳ درصد بزرگسالان میانسال، مراقبت از یک والد مسن، یک عضو خانواده، یا دوست خود را بر عهده دارند (استپلر، ۲۰۱۵).

زنان در مقایسه با مردان به احتمال بیشتر هم‌گیرنده و هم‌ارائه‌دهنده مراقبت بین‌نسلی هستند. مادران بیشتر از پدران گیرنده مراقبت‌اند، و دختران بیشتر از پسران به ارائه مراقبت می‌پردازند (سویتز و همکاران، ۲۰۱۱). برای این امر دو دلیل وجود دارد؛ نخست، زنان نسبت به مردان زندگی طولانی‌تری دارند و معمولاً بیش از شوهران خود عمر می‌کنند؛ شوهران تمایل دارند تا مراقبت‌های مورد نیاز خود را از همسران‌شان دریافت کنند، درحالی‌که اتکای بیوه‌زن‌ها به فرزندان خود است. دوم، مادرها نسبت به پدرها به فرزندان‌شان نزدیک‌ترند، به‌ویژه وقتی که والدین مجرد هستند. پدران غیرمتأهل و طلاق‌گرفته روابط نزدیک کمتری با فرزندان بزرگسال خود دارند و همان‌گونه که با جزئیات بیشتر بحث خواهیم کرد، به‌دلیل نداشتن یک مراقب خانوادگی آسیب‌پذیرند.

در چند دهه گذشته زمینه مراقبت از والدین سالمند تغییر کرده است. زندگی آمریکایی‌ها طولانی‌تر شده است، اما چون با محدودیت‌های کمتری مواجه‌اند و توانایی مراقبت از خود را دارند، در سنین پیری نیز از سلامت کافی برخوردارند. طبق گزارش دفتر آمار ایالات متحده، تنها ۷ درصد افراد ۶۵ سال و بالاتر در انجام کارهای اصلی خود مانند استحمام و نظافت نیاز به کمک دارند، و تنها ۱۵ درصد در کارهای دیگری همچون خانه‌داری و خرید محتاج کمک‌اند (برالت، ۲۰۱۲). سالمندان بسیار پیر، یعنی افراد ۸۵ ساله یا بیشتر، بالاترین نیاز را به کمک دارند.

همان‌گونه که سالمندان با افزایش سن در انجام کارهای روزانه و شخصی خود نیاز به کمک پیدا می‌کنند، به همان نسبت نیز فرزندان که به ارائه این کمک‌ها می‌پردازند با افزایش سن مواجه‌اند. نسل ساندویچی<sup>۱</sup> به بزرگسالان میانسالی گفته می‌شود که هم از فرزندان خود و هم از اعضای مسن‌تر خانواده مراقبت می‌کنند. هرچند این اصطلاح در اصل برای توصیف والدینی که بین نیازهای مراقبتی فرزندان جوان و والدین سالمند خود قرار گرفته‌اند ابداع شد، اما امروزه معنای وسیع‌تری دارد.

برخی از فرزندان بزرگسال زمانی که والدینشان نیاز به مراقبت دارند، در دهه ۵۰ و ۶۰ سالگی خود به سر می‌برند، لذا آنها سال‌های مراقبت از فرزندان جوان خود را پشت سر گذاشته‌اند. با این حال، با طولانی‌تر شدن دوره گذار به بزرگسالی، بیشتر بزرگسالان میانسال در حین کمک به فرزندان جوان خود از والدین سالمندشان نیز مراقبت می‌کنند و بزرگسالانی دیگر بین تنگنای مراقبت از نوه‌ها و یک والد مسن گیر افتاده‌اند [اصطلاحاً، ساندویچ شده‌اند]. اگر سن یک نسل را ۲۵ سال فرض کنیم، یک فرد ۵۵ ساله می‌تواند هم‌زمان از یک والد ۸۰ ساله و یک نوه ۵ ساله از فرزند ۳۰ ساله خود مراقبت نماید. و نباید ۵ میلیون نوه بالغی که از مراقبان پدر بزرگ و مادر بزرگ خود هستند را فراموش کرد؛ این نوه‌ها هستند که به احتمال زیاد در تنگنای مراقبت از بستگان مسن‌تر و فرزندان جوان‌ترشان قرار گرفته‌اند.

### ۷-۳. دوسوگرایی، فردگرایی و حمایت بین‌نسلی

چالش‌های ارائه مراقبت‌های ساندویچی، تنها مختص ایالات متحده نیست؛ اما به دلیل حمایت‌های عمومی اندک از این نوع مراقبت‌ها، شاهد وضعیت بدتری در ایالات متحده هستیم. بدون کمک هزینه‌های مراقبت از کودکان، حداقل دستمزدهای کافی، مرخصی‌های تضمین‌شده والدین، حقوق بازنشستگی کافی، و مراقبت‌های بهداشتی تضمین‌شده، مانند مراقبت از سالمندان آمریکایی در خانه‌های مسکونی، تنها می‌توان برای مشکلات جمعی به دنبال راه‌حل‌های فردی بود. این امر مسئولیت بیشتری را بر دوش همه نسل‌ها جهت مراقبت از یکدیگر قرار می‌دهد. گرچه بیشتر افراد حاضرند این مسئولیت را بپذیرند، اما این کار هزینه‌هایی در بردارد؛ به طوری که بار مالی، زمانی، و عاطفی اضافی را بر دوش افراد و خانواده‌ها می‌گذارد.

بیشتر آمریکایی‌ها بر این باورند که در حین ارزش قائل بودن برای استقلال و فردگرایی، نسبت به مراقبت از اعضای خانواده که به کمک نیاز دارند احساس وظیفه می‌کنند. نظرسنجی‌ها نشان می‌دهد که حدود سه‌چهارم آمریکایی‌ها موافق‌اند که در صورت نیاز والدین به کمک مالی، فرزندان بزرگ‌تر باید از آنها حمایت کنند، و حدود نیمی از آنها نیز موافق‌اند که والدین باید از نظر مالی به فرزندان بالغ خود یاری برسانند (لی، ۱۹۹۶). با این حال، همان‌طور که دیان لی (۱۹۹۶) اشاره می‌کند، این نوع کمک‌ها احساس دوگانه‌ای را برمی‌انگیزاند:

«از یک سو، هنجارهای احساس وظیفه حکم می‌کند که فرزندان بالغ و والدین باید در طول زندگی از یکدیگر حمایت و مراقبت کنند. از سوی دیگر، بر مبنای حکم هنجارهای استقلال، بزرگسالان باید مسئولیت رفاه خود را بر عهده گیرند، خانواده‌های هسته‌ای باید استقلالشان را از شبکه‌های خویشاوندی گسترده حفظ کنند، و افراد خارج از حیطه خانواده، مانند بستگان باید به حریم خصوصی خانواده‌های هسته‌ای احترام بگذارند. روابط بین فرزندان بالغ و والدین آنها نشان‌دهنده تعادلی ظریف بین دو هنجار یاد شده است» (ص ۹۵).

بسیاری از خانواده‌ها با ارائه یا پذیرش کمک در صورت نیاز به این تعادل می‌رسند؛ اما در روایت‌های خود (که حاصل روحیهٔ فردگرایی آنهاست)، از ارزش چنین حمایت‌هایی می‌کاهند؛ مثلاً، توماس شاپیرو (۲۰۰۴) در مطالعهٔ خود دربارهٔ شکاف ثروت بین سفیدپوستان و آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار متوجه شد که پاسخ‌دهندگان سفیدپوستی که از والدینشان کمک قابل توجهی دریافت کرده بودند، مانند کمک‌هزینه برای خرید خانه یا شهریهٔ تحصیل فرزند خود در مدرسه خصوصی، می‌گفتند رفاه مالی آنها عمدتاً نتیجهٔ کار سخت و صرفه‌جویی خودشان بوده است. هنگامی که از یک زن و شوهری که در طول سال‌ها از سوی والدین خود بیش از ۱۰ هزار دلار هدیهٔ نقدی و نیز هدایایی دیگر دریافت کرده بودند، پرسیده شد چگونه توانسته‌اند این همه پول پس‌انداز کنند، پاسخ دادند: «ما برای به‌دست آوردن آن کار کردیم» (شاپیرو، ۲۰۰۴: ۷۸). بی‌شک آنها برای این پول به‌سختی تلاش کرده‌اند، اما نمی‌توان کمک‌های مالی والدینشان را نادیده گرفت؛ کمک‌هایی که فرصت‌های انباشت ثروت و موفقیت تحصیلی را در اختیار خودشان و فرزندانشان قرار می‌دهد. هنجارهای آمریکایی فردگرایی، بسیاری از این کمک‌های بین‌نسلی را پنهان می‌سازند.

## ۸. پیچیدگی خانواده‌ها و خانواده‌های سالمند

روابط بین‌نسلی همچون ساختار خانواده پیچیده‌تر شده‌اند. طلاق، ازدواج مجدد، و فرزندآوری غیرازدواجی، همگی چگونگی تجربهٔ روابط والدین و فرزندان بالغ با یکدیگر را شکل می‌دهند؛ برای نمونه، خانواده‌های ترمیمی را در نظر بگیرید. به‌دلیل نهادینه‌سازی ناقص این نوع خانواده‌ها حدود و وضوح مسئولیت‌ها در روابط بین والدخوانده‌ها و فرزندخوانده‌ها در مقایسه با روابط بین والدین و فرزندان بیولوژیک آنها ابهام بیشتری دارد. آیا فرزندخوانده‌ها موظف‌اند از والدخوانده‌های خود در سن پیری مراقبت کنند؟ آیا یک والدخوانده باید از فرزند فرزندخوانده‌اش مراقبت نماید؟ به‌طور کلی، پاسخ به این پرسش‌ها به کیفیت رابطه بستگی دارد: هرچه رابطه صمیمی‌تر باشد و والدخوانده حضور طولانی‌تری در خانواده داشته باشد، وجود تعهدات بین‌نسلی نیز بیشتر خواهد بود، به‌ویژه هنگامی که والدین بیولوژیک فرد هنوز زنده‌اند. به عبارت دیگر، هرچه بستگان غیرنسبی<sup>۱</sup> یعنی والدخوانده‌ها و فرزندخوانده‌ها<sup>۱</sup> بیشتر خود را به‌عنوان خانواده در نظر بگیرند، کمک‌های بین‌نسلی بیش‌تری نیز بین آنها مبادله می‌شود.

از آنجا که افزایش باروری غیرازدواجی پدیده‌ای نسبتاً جدید است، تحقیقات زیادی در مورد روابط بین‌نسلی این گروه جدید از فرزندان، والدین و نوه‌ها در دست نداریم. با این حال، نتایج تحقیقات دربارهٔ خانواده‌های طلاق‌گرفته به‌وضوح نشان می‌دهند که به‌طور متوسط طلاق، حمایت بین‌نسلی

میان فرزندان بالغ و والدینشان را کاهش می‌دهد. همان‌گونه که ترزا اسوارتز (۲۰۰۹) به‌طور مختصر بیان می‌کند:

«بنابر گزارش والدین مطلقه، آنها تماس کمتر و روابطی با کیفیت پایین‌تر با فرزندان بالغ خود داشته و در بیشتر موارد دور از آنها زندگی می‌کنند... والدین طلاق‌گرفته، کمک‌های مالی و ابزاری کمتری را به فرزندان بزرگسال خود می‌رسانند، درحالی‌که حمایت والدین متأهل از فرزندانشان همیشگی است؛ کمک پدران طلاق‌گرفته به فرزندان بزرگسالشان ۲۵ درصد کمتر از این نوع کمک‌ها از سوی پدران متأهل است، و همچنین کمک مادران طلاق‌گرفته ۱۵ درصد کمتر از مادران متأهل است... طلاق همچنین باورهای مربوط به مسئولیت‌های بین‌نسلی خانواده را تضعیف می‌کند» (ص ۲۰۲).

برخی از این تفاوت‌ها، مانند تفاوت‌ها در حمایت مالی، می‌تواند به‌دلیل پایین‌تر بودن منابع مالی والدین طلاق‌گرفته در مقایسه با والدین متأهل باشد؛ اما دلیل تفاوت‌های دیگر را می‌توان در کیفیت نسبتاً پایین روابط بین والدین طلاق‌گرفته و فرزندان بالغ یافت.

اثرات طلاق بر روابط بین‌نسلی در دوره بزرگسالی، به‌ویژه برای پدران، برجسته است. هرچند که مادران و پدران طلاق‌گرفته سطوح پایینی از تماس و تبادل با فرزندان بالغ خود را گزارش داده‌اند، اما تأثیر آن بر پدران، به‌ویژه پدران غیرساکن در محل زندگی فرزند بسیار قوی‌تر است (اسوارتز، ۲۰۰۹)؛ برای نمونه، لین (۲۰۰۸) دریافت که فرزندان بالغ احتمال کمتری دارد که از پدران طلاق‌گرفته، در مقایسه با مادران طلاق‌گرفته، در دوره سالمندی‌شان حمایت کنند. با وجود این، پدرانی که در دوران جوانی به فرزندان خود سرپرستی‌شان را بر عهده ندارند نزدیک‌اند، در دوره بزرگسالی فرزندان نیز همچنان به آنها احساس نزدیکی می‌کنند (آکویلینو، ۲۰۰۶). این امر نشان می‌دهد که روابط بین‌نسلی ناخوشایند از پیامدهای ذاتی طلاق نیست، بلکه بازتابی از تنش‌هایی‌اند که در خانواده‌های ناسازگار وجود دارند. خانواده‌هایی که می‌توانند این اختلاف‌ها و تنش‌ها را پیش و پس از طلاق به حداقل برسانند، به احتمال بیشتر در دوران بزرگسالی روابط نزدیک‌تری با هم خواهند داشت. احتمالاً در مورد فرزندان متولدشده از والدین غیرمتأهلی که از هم جدا شده‌اند نیز الگوهایی مشابه این وجود دارند.



## ۹. نتیجه‌گیری

تمرکز بر زندگی خانوادگی آمریکایی‌های سالمند امروزی بحثی در مورد دگرگونی است و نه پیوستگی. گرچه برخی از پیوستگی‌ها آشکار هستند، مانند نقش زنان سالمند به‌عنوان مراقب و آسیب‌پذیری سالمندان فقیر، اما دگرگونی‌های ایجادشده به‌مراتب مهم‌تراند. دلیل اصلی این امر امید به زندگی بیشتر است و برخلاف دیگر مراحل زندگی این پدیده برای تعداد زیادی از نسل‌های قبلی وجود نداشت؛ آنها بسیار زود از دنیا می‌رفتند، اما امروزه، بیشتر آمریکایی‌ها در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ سالگی زندگیشان قرار دارند و پیچیدگی‌های خانوادگی سال‌های اولیه زندگی و نیز مسائل مربوط به فرزندان و نوه‌های‌شان را به همراه دارند. جمعیت سالمند، نه تنها به‌لحاظ نژاد، بلکه از نظر وضعیت ارتباط و نقش‌های خانوادگی به‌طور فزاینده‌ای متنوع است. سالمندان بیشتری زندگی هم‌بالینی دارند؛ بیشتر آنها به‌طور موقت، منظم، و یا دائم از نوه‌های‌شان مراقبت می‌کنند و مهاجرت به افزایش گوناگونی نژادی-قومی جمعیت سالمند دامن زنده است.



- Administration on Aging. (2014). A Profile of Older Americans: 2014. Retrieved July 23, 2015, from [http://www.aoa.acl.gov/Aging\\_Statistics/Profile/index.aspx](http://www.aoa.acl.gov/Aging_Statistics/Profile/index.aspx)
- Aquilino, W. S. (2006). The noncustodial father-child relationship from adolescence into young adulthood. *Journal of Marriage and Family*, 68(4): 929-946.
- Bass, S. A., & F. G. Caro. (1996). The Economic Value of Grandparent Assistance. *Generations*, 20 (1) , 29-33.
- Benson, J. J., & M. Coleman. (2016). Older Adults Developing a Preference for Living Apart together. *Journal of Marriage and Family*. doi: 10.1111/jomf.12292
- Brault, M. W. (2012). Americans with Disabilities: 2010 (Current Population Reports P70-131). Washington, DC: U.S. Census Bureau.
- Brown, S. L., J. R. Bulanda, & G. R. Lee. (2012). Transitions into and out of Cohabitation in Later life. *Journal of Marriage and Family*, 74(4): 774-793.
- Brown, S. L., G. R. Lee, & J. R. Bulanda. (2006). Cohabitation Among Older Adults: A National Portrait. *Journal of Gerontology: Social Sciences*, 61B (2), S71-S79.
- Bui, Q., & C. C. Miller. (2015, December 23). The Typical American Lives only 18 miles from Mom. The New York Times. Retrieved December 23, 2015, from <http://nyti.ms/1V7Y6J4>
- Cherlin, A. J., & F. F. Furstenberg, Jr. (1986). *The New American Grandparent: A Place in the Family, A Life Apart*. New York, NY: Basic Books.
- Congressional Budget Office. (2013). *Rising Demand for Long-term Services and Supports for Elderly People*. Retrieved January 11, 2016, from <https://www.cbo.gov/publication/44363>
- Ellis, R. R., & T. Simmons. (2014). *Coresident grandparents and their grandchildren: 2012*. Washington, DC: U.S. Census Bureau.
- Fingerman, K. L., K. Kim, E. M. Davis, F. F. Furstenberg, Jr., K. S. Birditt, & S. H. Zarit. (2015). "I'll give you the world": Socioeconomic Differences in Parental Support of Adult Children. *Journal of Marriage and Family*, 77(4): 844-865.
- Harrington Meyer, M. (2012). Grandmothers Juggling Work and Grandchildren in the United States. In S. Arber & V. Timonen (Eds.), *Contemporary Grandparenting: Changing Family Relationships in Global Contexts* (pp. 71-89). Bristol, England: The Policy Press.
- Hughes, M. E., L. J. Waite, T. A. LaPierre, & Y. Luo. (2007). All in the Family: The Impact of Caring for Grandchildren on Grandparents' Health. *Journal of Gerontology: Social Sciences*, 62B (2) , S108-S119. Immigration and Nationality Act of 1965, H.R. 2580; Pub.L. 89-236 (79 Stat. 911) , enacted June 30, 1968.
- Kalmijn, M. (2014). Adult Intergenerational Relationships. In J. Treas, J. Scott, & M. Richards (Eds.), *The Wiley Blackwell Companion to the Sociology of Families* (pp. 385-403). Chichester, West Sussex, England: Wiley Blackwell.

- King, V., & M. E. Scott. (2005). A Comparison of Cohabiting Relationships among Older and Younger Adults. *Journal of Marriage and Family*, 67(2): 271–285.
- Klinenberg, E. (2012). *Going Solo: The Extraordinary Rise and Surprising Appeal of Living alone*. New York, NY: Penguin Press.
- Lawton, L., M. Silverstein, & V. Bengston. (1994). Affection, Social Contact, and Geographic Distance between Adult Children and their Parents. *Journal of Marriage and Family*, 56(1): 57–68.
- Leopold, T., & J. Skopek. (2015). The Demography of Grandparenthood: An International Profile. *Social Forces*, 94(2): 801–832.
- Lin, I.-F. (2008). Consequences of Parental Divorce for Adult Children's Support of their Frail Parents. *Journal of Marriage and Family*, 70(1): 113–128.
- Luo, Y., T. A. LaPierre, M. E. Hughes, & L. J. Waite. (2012). Grandparents Providing Care to Grandchildren: A Population-based Study of Continuity and Change. *Journal of Family Issues*, 33(9): 1143–1167.
- Manning, W. D., & S. L. Brown. (2011). The Demography of Unions among Older Americans, 1980-present: A Family Change Approach. In R. A. Settersten, Jr. & J. L. Angel (Eds.), *Handbook of the Sociology of Aging* (pp. 193–210). New York, NY: Springer.
- Mueller, M. M., B. Wilhelm, & G. H. Elder, Jr. (2002). Variations in Grandparenting. *Research on Aging*, 24(3): 360–388.
- Pew Research Center. (2009). *Getting Old in America: Expectations vs. Reality*. Washington, DC: Author. Retrieved November 3, 2015, from <http://www.pewsocialtrends.org/files/2010/10/Getting-Old-in-America.pdf>
- Population Reference Bureau. (2013). *Elderly Immigrants in the United States. Today's Research on Aging: Program and Policy Implications (Issue 29)*. Washington, DC: Author.
- Sarkisian, N., & N. Gerstel. (2012). *Nuclear Family Values, Extended Family Lives: The Power of Race, Class, and Gender*. New York, NY: Routledge.
- Shapiro, T. M. (2004). *The Hidden Cost of being African American: How Wealth Perpetuates Inequality*. New York, NY: Oxford University Press.
- Silverstein, M., & V. L. Bengston. (1997). Intergenerational Solidarity and the Structure of Adult Child-parent Relationships in American Families. *American Journal of Sociology*, 103(2): 429–460.
- Silverstein, M., & R. Giarrusso. (2010). Aging and family life: A decade review. *Journal of Marriage and Family*, 72(5): 1039–1058.
- Silverstein, M., & A. Marengo. (2001). How Americans Enact the Grandparent Role Across the Family Life Course. *Journal of Marriage and Family*, 22(4): 493–522.
- Stepler, R. (2015). 5 facts about family caregivers. Pew Research Center Fact Tank. Retrieved December 29, 2015, from <http://www.pewresearch.org/facttank/2015/11/18/5-facts-about-family-caregivers/>

- Suitor, J. J., J. Sechrist, M. Gilligan, & K. Pillemer. (2011). Intergenerational Relations in Later-life Families. In R. A. Settersten, Jr. & J. L. Angel (Eds.), *Handbook of the Sociology of Aging* (pp. 161–178). New York, NY: Springer.
- Swartz, T. T. (2009). Intergenerational Family Relations in Adulthood: Patterns, Variations, and Implications in the Contemporary United States. *Annual Review of Sociology*, 35, 191–212.
- U.S. Census Bureau. (2004). Resident population—Estimates by age, sex, and race: July 1, 1900. Retrieved January 7, 2015, from <https://www.census.gov/popest/data/national/asrh/pre-1980/tables/PE-11-1900.pdf>
- U.S. Census Bureau. (2011). Age and Sex Composition: 2010. Retrieved January 7, 2015, from <http://www.census.gov/prod/cen2010/briefs/c2010br-03.pdf>
- U.S. Census Bureau. (2013). Table UC3. Opposite Sex Unmarried Couples by Presences of Biological Children Under 18, and Age, Earnings, Education, and Race and Hispanic Origin of Both Partners. Retrieved August 11, 2015, from <http://www.census.gov/hhes/families/data/cps2013UC.html>
- Weibel-Orlando, J. (2009). Grandparenting Styles among American Indians. In J. Sokolovsky (Ed.), *The Cultural Context of Aging* (Web book edition). Westport, CT: Praeger.

